بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ‏ الْعَالَمِين وَ صَلَّی اللهُ عَلی سَیِّدنا و نَبیِّنا و حَبیبَ إلهَنا أبی القاسم مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرين وَ لَعنَةُ اللهِ عَلی اَعدائِهِم اَجمَعين سیَّما بَقیَّةُ اللهِ الأعظَم مولانا الحُجَّةِ بنِ الحَسَنْ وَ لَعْنَةُ الله علی أعدآئهم أجْمَعین إلی قیامِ یَومِ الدّین

السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِیِ ألَّذِی وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ

أعوذ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ

‏ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِیٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ 70

پناه می‌برم به خدا از شرّ شیطان رانده شده

به‌نام خداوند بخشاینده‌ی بخشایشگر

>و رها کن کسانی را که آیین (فطری) خود را به بازی و سرگرمی گرفتند، و زندگی دنیا، آن‌ها را مغرور ساخته، و با این (قرآن)، به آن‌ها یادآوری نما، تا گرفتار (عواقب شوم) اعمال خود نشوند! (و در قیامت) جز خدا، نه یاوری دارند، و نه شفاعت‌کننده‌ای! و (چنین کسی) هر گونه عوضی بپردازد، از او پذیرفته نخواهد شد؛ آن‌ها کسانی هستند که گرفتار اعمالی شده‌اند که خود انجام داده‌اند؛ نوشابه‌ای از آب سوزان برای آن‌هاست؛ و عذابی دردناک به‌خاطر اینکه کفر می‌ورزیدند (و آیات الهی را انکار) می‌کردند.<

## دستورالعمل پیامبر در مواجهه با «خائذین»

آیه‌ی‌ قبل مربوط به «خائذین» بود؛ همان کسانی که به منظور شکستن صولت و هیبت دین و منادیان دین، به راه‌های باطلی چون استهزاء، تمسخر، توهین و تحقیر متوسّل می‌شوند. به رسول اکرم خطاب ‌شده این افراد نه اهل برهان و منطق هستند که با حکمت با آن‌ها برخورد کنی، نه دارای فضایل اخلاقی هستند که از طریق موعظه و پند و نصیحت وارد شوی، و نه حتّی پایبند به افکار و گفته‌های خود هستند تا از طریق «جدال احسن» با آن‌ها صحبت کنی. پس وقتی با این افراد مواجه شدی، باید از موضع قدرت با آن‌ها برخورد کنی و اگر شرایطش فراهم نبود، تنها راه، اعراض است؛ یعنی بی‌اعتنایی به آن‌ها، شرکت نکردن در مجلسشان و عدم پذیرش آن‌ها در مجامع خودت.

## دین‌دارانِ دنیادوست!

آیه‌ی مورد بحث هم تقریباً ادامه‌ی همان آیه، امّا مربوط به دین‌دارهای دنیادوست است؛ <وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا>؛ برخی مردم مجذوب دنیا شده‌، مظاهر فریبنده‌ی آن فریبشان داده و در دلشان نشسته، این مردم دنیاگرا که به پول، مقامات و شهرت‌های دنیایی دل‌بسته‌اند، بی‌دین نیستند؛ دین‌دارند. یعنی یا از ترس مردم، متظاهر به ظواهر دین‌ هستند یا اینکه عادت‌کرده‌اند؛ یعنی در خانواده‌ی متدینّی به دنیا آمده‌ و عادت به انجام ظواهر دینی دارند، و یا اینکه از ترس روز قیامت، ظواهر دینی را رعایت می‌کنند. آن‌ها از طرفی دنیادوستند، و از طرفی دین‌دار.

طبیعتاً دنیادوستی با حقایق دینی سازگار نیست، چون با افراط، زیاده‌روی‌ها و اشباع تمایلات نفسانی همراه است، ولی دین می‌خواهد انسان را به تعادل برساند. در نتیجه‌ی این ناسازگاری، آن‌ها دچار این بلا می‌شوند که دین را با دنیا توجیه کرده و به‌ جای تطبیق دنیا با دین، دین را با دنیای خود تطبیق می‌دهند. آیات، روایات، و احادیث را به‌گونه‌ای معنا می‌کنند که با زندگی دنیادوستانه‌ی خود مطابق باشد و در عین حال از این طریق، تظاهر به دین‌داری هم کنند. اینان به‌راستی دین را ملعبه‌ی خود قرار داده‌اند.

## تیزهوشانِ غیرِ امین در کلام امیرمؤمنین

 <اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا>؛ به فرموده‌ی امیرمؤمنان دینِ خدا را وسیله‌ی رسیدن به مناصب، منافع دنیوی و هوای نفس قرار داده‌اند. این جمله در همان قصّه‌ای نقل شده که کمیل از اصحاب سرّ مولا می‌گوید: یک شب بعد از نماز امام دست مرا گرفت، از مسجد بیرون آورد تا از شهر خارج شدیم. به خارج شهر که رسیدیم، در شبِ تاریک و بیابانِ خلوت، امام آهی سرد از دل پر درد برآورد؛ <تَنَفَّسَ الصُّعَدَاءَ>؛ > آه بلندى كشيد>. با وجود اینکه زمان حکومت خودشان بود، امّا حزن، در کلام ایشان موج می‌زد. سپس فرمودند:

<إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا، فَاحْفَظْ عَنِّی مَا أَقُولُ لَكَ>؛

<اى كميل، دل‌ها چونان ظرف‌هايند و بهترين آن‌ها نگهدارنده‌ترين آن‌هاست. پس، هر چه می‌گويم به خاطر بسپار. >

سپس امام دسته‌های مختلف مردم را برشمرد؛

<اَلنّاسُ ثَلاثَةٌ: فَعالِمٌ رَبّانی وَ مُتَعَلِّمٌ عَلیٰ سَبيلِ نَجاةٍ وَ هَمَجٌ رَعاعٌ اَتْباعُ كُلِّ ناعِقٍ يَميلونَ مَعَ كُلِّ ريحٍ لَمْ يَسْتَضيئوا بِنورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَؤُوا اِلی رُكْنٍ وَثيقٍ> [[1]](#footnote-1)؛

<مردم سه گروهند: دانشمند خداشناس، دانش‌جوی در راه رستگاری و فرومايگانی (پشه‌هایی) بی‌اراده و سرگردان كه هر دعوتی را اجابت می‌كنند و به هر طرف كه باد بيايد به همان طرف می‌روند. از نور دانش روشنايی نمی‌گيرند و به پايگاه محكمی پناه نمی‌برند<.

پس از آن فرمودند:

<هَا إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْماً جَمّاً -وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ- ... . بَلَی أَصَبْتُ لَقِناً غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ مُسْتَعْمِلًا آلَةَ الدِّينِ لِلدُّنْيَا> [[2]](#footnote-2)

<بدان كه در اينجا [اشاره به سينه خود فرمود] علمى گرد آمده است... . آرى، يكى را يافتم كه نيكو در مى يافت ولى امين نبود. زيرا دين را وسيله‌ی رسيدن به دنيا ساخته بود.>

امام از افرادی سخن می‌گفت که تیز‌هوشند و مطالب را دریافت می‌کنند، امّا خائن و در واقع تیزهوش غیر امینند. منظور امام این بود که آنان حرف را از من می‌گیرند و همان را وسیله‌ی رسیدن به دنیا قرار می‌دهند.

## ستمگران واقعی در کلام امام صادق

 در مواعظی که امام صادق به ابن جندب دارند، جمله‌ای قریب به همین مضمون نیز دیده می‌شود:

<يَا ابْنَ جُنْدَبٍ، قَدِيمًا عَمِرَ الْجَهْلُ وَقَوِیَ أَسَاسُهُ وَذَلِكَ لِاتِّخَاذِهِمْ دِينَ اللَّهِ لَعِبًا، حَتَّى‏ لَقَدْ كَانَ الْمُتَقَرِّبُ مِنْهُمْ إِلَى اللَّهِ بِعِلْمِهِ يُرِيدُ سِوَاهُ أُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ>[[3]](#footnote-3)؛

<اى پسر جندب! دير زمانی است كه نادانى آباد شده و بنيادش نيرومند گشته است و اين از آن روست كه دين خدا را به بازى گرفتند، چندان كه اگر كسى از آنان با عمل خود به خدا تقرّب مى جويد، منظور [واقعى او ] غير اوست؛ اينان همان ستمگرانند <.

باز هم مردمی معرّفی شده‌اند که دین خدا را بازیچه خود قرار داده‌اند؛ آنان‌که از طرفی دین‌دارند، و از طرفی دنیادوست. دین را بازیچه و ملعبه‌ی خود برای رسیدن به دنیا قرار داده‌اند! نکته‌ی عجیب اینجاست که امام به این مطلب اشاره دارند که نه تنها عامه‌ی مردم، بلکه حتّی عالمان و آگاهان که به خوبی از موازین دینی اطّلاع دارند، به جای اینکه علم خود را وسیله‎ی تقرّب به خدا قرار دهند، متأسّفانه همان علم را وسیله‌ای برای رسیدن به اهواء نفسانی قرار می‌دهند. <أُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ>؛ ستمگران واقعی همین‌ها هستند که ظلم به حق، ظلم به خود و ظلم به غیر می‌کنند.

## اعراض، منافاتی با جهاد ندارد

ملاحظه فرمودید که در هر سه مطلب از بیان قرآن کریم و امیرالمومنین و امام صادق تهدید دین‌داران دنیادوست دیده می‌شود. خداوند تهدیدش این است که خطاب به پیامبر می‌فرماید از مردمی که دین را بازیچه‌ و سرگرمی خود قرار داده‌اند و مجذوب مظاهر فریبنده دنیا شده‌اند، اعراض کن. سوره مبارکه‌ی انعام در مکّه نازل شده است و آن روز پیغمبر اکرم قدرت ظاهری نداشت که از موضع قدرت با آن‌ها برخورد کند، از این‌رو به ایشان خطاب می‌شود که فعلاً با آن‌ها معاشرت و رفت و آمد نداشته باش و رهایشان کن. البتّه این مطلب، منافاتی با جهاد ندارد. شرایط جهاد، شرایط خاصّی است که اگر فراهم بود، باید به آن پرداخت؛

<يَا أَيُّهَا النَّبِیُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ>؛

<ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آن‌ها سخت بگیر<!

## عاقبت شوم دنیادوستان

اگر شرایط جهاد فراهم نبود، از آنان روی‌گردان شو. <وَذَكِّرْ بِهِ>؛ امّا در عین حال با همین قرآن به آنان یادآوری کن و هشدارشان بده. <أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ>؛ به آن‌ها بگو در مقابل اعمالتان، عاقبت شومی دامن‌گیرتان خواهد شد. «بَسل و اِبسال» به معنای دامن‌گیر شدن و عاقبت شوم است.

<لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِیٌّ وَلَا شَفِيعٌ>؛ روزی به جایی می‌رسند که هیچ ولی‌، یار و یاور و شفیعی ندارند. کسی به یاری و شفاعتشان برنمی‌خیزد. مردمی که در دنیا به ولایت خدا تن نداده و با اولیائش در ارتباط نبوده‌اند، روز قیامت هم، از شفاعت خدا و اولیائش برخوردار نخواهند بود.

## آن‌جا که پول و پارتی کارساز نیست

<وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا>؛ هیچ‌گونه عوضی از آن‌ها پذیرفته نمی‌شود. در دنیا اگر برای کسی مشکلی به‌وجود بیاید، معمولاً از راه‌های کارسازی همچون رشوه یا پارتی وارد می‌شود. ثروتمندان در دنیا بسیاری از مشکلات خود را به وسیله‌ی پول حل، و راه را برای خود باز می‌کنند. عدّه‌ای پول ندارند، امّا روابطی دارند و این روابط آن‌ها، بر ضوابط حاکم است. این دسته هم از طریق رابطه‌، پارتی و یا شفاعت به نتیجه‌ی دلخواه می‌رسند. امّا در قیامت هیچ‌یک از این موارد کارساز نیست. در آن روز نه پارتی به کار می‌آید، و نه از کسی پولی می‌پذیرند. عدل در اینجا به معنای عوضی است که داده می‌شود، مثل فدیه‌. در آن‌روز کسی چیزی ندارد که بدهد، امّا بر فرض محال اگر هم داشته‌باشد، دیگر از او پذیرفته نخواهد شد .

## آتشِ از خدا بریدن

 <أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا>؛ اینان همان مردمی هستند که عاقبت شوم اعمالشان، گریبان‌گیرشان شده است. <لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ>؛ آب‌های داغ و جوشان از درون، و عذاب‌های دردناک از بیرون، آن‌ها را فرا می‌گیرد. از درون با آب‌های داغ، و از برون، با آتش‌های سوزان می‌سوزند. این عذاب‌ها از طریق عوامل خارجی به آن‌ها نمی‌رسد، بلکه از درون آن‌ها ‌می‌جوشد؛

<نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ ۞الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ>[[4]](#footnote-4)؛

<آتش برافروخته‌ی الهی است، آتشی که از دل‌ها سرمی‌زند<!

این آتش افروخته، آتش از خدا بریدن است که از درون جان انسان بر‌می‌خیزد. آتشی را از خارج انبار نکرده‌اند که خدا آن را به جان انسان بیفکند، بلکه اعمال اوست؛ <بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ>؛ همین اعمال، ذخیره شده و آنجا به این صورت ظهور خواهد کرد.

## ناموس خدا

مطلبی که بسیار مهم است و باید خیلی روی آن تکیه، و درباره‌ی آن بحث کرد، ارزش قائل شدن برای دین خداست. دین، به سادگی و سهولتی که ما تصوّر می‌کنیم، نیست. خدا و اولیائش از سبک دین‌داری ما راضی نیستند. دین، نزد خدا بسیار بزرگ و مهم، و در واقع ناموس اوست. اگر کسی بخواهد به ناموس یکی تعدّی کند، او با کمال شدّت و تا پای جان، مقابلش می‌ایستد؛ دین هم ناموس خداست، و خداوند در مقام حفظ دینش سخت مقاوم است . خداوند، انبیاء یعنی پاک‌ترین و بزرگترین افراد بشر را فرستاده و آن‌ها هم تا پای جان، در راه حفظ دین خدا ایستاده‌اند، چون مأمور دفاع از ناموس خدا هستند. آن‌ها ابایی ندارند که حتّی جان خود را در این راه فدا کنند.

## خداوندِ غیور

در تاریخ می‌بینیم که بزرگان، برای حفظ دین، کارشان به کجا رسیده است. چه سرها از بدن‌ها جدا، چه استخوان‌ها زیر سمّ اسب‌ها پایمال، چه پردگان حریم عفت و عصمت دریده شده و چه عزیزانی میان بیابان‌ها به اسارت افتاده‌اند تا دین خدا حفظ شود. همین مسئله نشان می‌دهد که دین، نزد پروردگار بسیار عزیز و مهم است. خداوند حکیم و علیمی که روا دیده بزرگان و انبیاء و اولیائش، در راه دین آغشته به خون شوند، اجازه نمی‌دهد که ما با عنوان اینکه محبّ خدا و اولیائش هستیم، دین را به خون آغشته کرده، و آن را ساده بپنداریم. خداوند غیرتمند است، زیرا رسول‌خدا فرمود:

> ألا و إنَّ اللّه َ حَرَّمَ الحَرامَ، و حَدَّ الحُدودَ ، و ما أحَدٌ أغيَرَ مِن اللّه ِ ، و مِن غَيرَتِهِ حَرَّمَ الفَواحِش<[[5]](#footnote-5)؛

<بدانيد كه خدا حرام را ممنوع فرموده و حدود را مشخص كرده است و كسى غيرتمندتر از خدا نيست و از غيرت اوست كه زشت كاری‌ها را حرام فرموده است.>

غیرت خدا به ناموس خود، یعنی دین، از همه بیشتر، و به‌خاطر همین غیرتمندی است که گناهان را تحریم کرده. باز هم میهمان کلامی از پیامبر رحمت در این‌باره هستیم؛

> إنّ اللّه َ تعالى يَغارُ و إنّ المؤمنَ يَغارُ ، و غَيرَةُ اللّه ِ أن يَأتِیَ المؤمنُ ما حَرَّمَ اللّه ُ علَيه <[[6]](#footnote-6)؛

<به‌راستى كه خداوند غيرت دارد و به‌راستى كه مؤمن غيرت دارد و غيرت خدا اين است كه مؤمن، آنچه را خداوند بر او حرام كرده است، انجام دهد.>

غیرت، یعنی خشم غیورانه‌ی خدا، آنجاست که شخص مؤمنی، مرتکب حرامی شود. غیرت خدا اجازه نمی‌دهد که انسان مؤمن با عنوان اینکه من مؤمن و مسلم هستم، حرامی مرتکب شود. لذا مولای ما می‌فرمود:

<وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، وَ تَعْظِيمُنَا مَا صَغَّرَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، لَكَفَى بِهِ شِقَاقاً لِلَّهِ وَ مُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ اللَّهِ<[[7]](#footnote-7)؛

<اگر ما چیزی را محبوب بداریم که خدا و رسولش از آن خشمگین می‌شوند، و نيز بزرگ شمردن آن چه خدا و رسولش آن را کوچک شمرده اند، همين امر براى مخالفت ما با خدا و سرپيچى از فرمانش کافى است.>

## ستیز با خدا و رسول

خدا و رسولش دنیا را کوچک، و دین و آخرت را بزرگ شمرده، و فرموده‌اند:

<اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ>[[8]](#footnote-8)؛

<بدانيد كه زندگى دنيا در حقيقت بازى و سرگرمى است.>

امّا <اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا>؛ ما دین را به بازی گرفته‌ایم. می‌بینید که تفاوت میان ما با آنچه که آن‌ها از ما خواسته‌اند، از زمین تا آسمان است. خداوند فرموده دنیا و مظاهر فریبنده‌اش، بازیچه‌ی کودکانه و سرگرم کننده است، مراقب باشید دین خدا را با این بازیچه‌ها معاوضه نکنید، امّا از این سو، عدّه‌ای را نشان می‌دهد که <اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا>. مردم، دین را بازیچه قرار می‌دهند! مولا نیز، در کلامی که گذشت فرمود اگر عیب ما این بود که آنچه را که خدا و رسولش دوست ندارند، دوست داشته و بزرگ می‌شماریم (مثل دنیا و مظاهرش)، همین بس بود که ما را در ردیف مخالفین و ستیزه‌کنندگان با خدا و رسولش قرار دهد. لذا فریاد قرآن برخاسته که:

<يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ>[[9]](#footnote-9)؛

<مردم! از خدا پروا داشته باشید.>

## راهکار شیطان در فریب محبّین اهل‌بیت

<وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِی وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ >[[10]](#footnote-10)؛

<و بترسید از روزی که نه پدر کیفر اعمال فرزندش را تحمّل می‌کند، و نه فرزند چیزی از کیفر (اعمال) پدرش را؛ به یقین وعده‌ی الهی حقّ است؛ پس مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد، و مبادا (شیطان) فریبکار شما را (به کرم) خدا مغرور سازد!>

ای دین‌دار‌ان و شیعیان علی ! مراقب باشید شیطان فریبنده از راه مظاهر زود گذر و فریبنده‌ی دنیا شما را به دام نیندازد، و به بهانه‌ی حبّ خدا و علی شما را نفریبد. شیطان فریبکار، برای هرکس از راه خودش وارد می‌شود. وقتی بخواهد شیعه‌ی دوازده امامی را آلوده کند، مثلاً این حدیث را که درست هم هست، در ذهن او می‌اندازد؛

<حُبُّ عَلِیٍّ حَسَنَةٌ لَا یَضُرُّ مَعَهَا سَیِّئَةٌ>[[11]](#footnote-11)؛

>دوستی علی حسنه‌ای است که با داشتن آن، [گناهان](http://wikifeqh.ir/%D8%B3%DB%8C%D8%A6%D9%87) زیانی نمی‌رساند.>

امّا طوری آن را برایش معنا می‌کند که او را به آلودگی بکشاند. می‌گوید تو که حبّ علی داری، پس مطمئن باش هیچ گناهی نمی‌تواند به آن صدمه‌ای برساند، و هر گناهی مرتکب شوی هرگز گرفتار عذاب و روحت نیز تخریب نخواهد شد. اگر این حدیث را این‌گونه معنا کنیم، قطعاً باب فتنه و فساد باز شده و بازار فساد و تبهکاری رواج پیدا می‌کند. آیا این منطق، مروّج فساد نخواهد بود، و از امّت شیعه یک امّت تبهکار، آلوده و فاسد به وجود نخواهد آورد؟ اصل حدیث درست، امّا این برداشت از آن نادرست است.

## آنچه بر اهل‌بیت مصیبت وارد می‌کند

در زمان خود ائمه هم این‌گونه برداشت‌ها بود که وقتی ایشان از آن باخبر می‌شدند، شدیداً آن را رد می‌کردند؛

«مُحَمَِدِ بْنِ مارِدٍ قالَ قُلتُ لِاَبِی عَبْدِاللهِ عَليْهِ السَّلامُ حَدِيثٌ رُوِیَ لَنا اَنَّكَ قُلْتَ اِذا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ ما شِئْتَ. فَقالَ: <قَدْ قُلْتُ ذَلِكَ.> وَ اِنْ زَنَوْا وَ اِنْ سَرَقُوا وَ اِنْ شَرِبُوا الْخَمْرَ ؟! فَقالَ لِی: <اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَيْهِ راجِعُونَ. وَاللهِ ما اَنْصَفُونا اَنْ نَكُونَ اُخِذْنا بِالْعَمَلِ وَ وُضِعَ عَنْهُمْ ! اِنَّما قُلْتُ اِذا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ ما شِئْتَ مِنْ قَلِيلِ الْخَيْرِ وَ كَثِيْرِهِ فَاِنَّهُ يُقْبَلُ مِنْكَ>.»

«راوی حديث شريف مُحَمَّد بن مارِد گويد: «به جناب امام صادق گفتم: «حديثی برای ما روايت شده كه شما فرموديد ، وقتی معرفت پيدا كردی( يعنی در حق ائمّه ) ، هر چه می خواهی بكن.» فرمود: <من چنين گفتم.> باتعجّب گفتم:  «گرچه زنا يا دزدی كنند يا شراب بخورند؟!» امام فرمودند: <اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَيْهِ راجِعُونَ> به خدا با ما بی‌انصافی نمودند كه می‌خواهند ما به اعمال آن‌ها مؤاخذه شويم ولی از خودشان (عذاب) برداشته شود! آنچه من گفتم اين بود كه وقتی معرفت پيدا كردی، هرچه می‌خواهی از عمل خير بكن؛ چه كم باشد و چه زياد، از تو قبول می‌شود.>»[[12]](#footnote-12)

می‌دانید که آیه‌ای که امام صادق در این روایت ذکر کردند، هنگام مصیبت خوانده می‌شود، زیرا قرآن فرمود:

<الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ>[[13]](#footnote-13)؛

<[همان] كسانى كه چون مصيبتى به آنان برسد مى‏گويند ما از آنِ خدا هستيم و به سوى او باز مى‏گردیم.>

با شنیدن جملات محمّد بن مارد مصیبتی بر امام وارد شد. آخر چگونه ممکن است که شیعیان، به بهانه‌ی اینکه ائمّه را شناخته‌ و به آن‌ها محبّت دارند، مرتکب هر خطایی شوند؟! منظور ایشان این بوده: کسانی که معرفت و ولایت ما را ندارند اعمال خیرشان مقبول نیست، ولی شما که معرفت دارید اعمال خیرتان مقبول است. زمین قلب شما کشتزاری حاصلخیز است، حال که از این موهبت برخوردارید و زمینه‌ی معرفت به ولایت و امامت حاصل شده تا می‌توانید بذر افشانی کنید و اعمال خیر انجام دهید؛ چون اعمال بزرگ و کوچک، از محبّ علی مقبول است. پس معرفت امام زمینه‌ساز مقبولیّت اعمال صالح است، نه زمینه‌ساز آزادی در ارتکاب گناه. قلب محبّ علی زمینه‌ای برای برداشت محصول‌ خوب است.

## شرک آشکار از منظر امام صادق

«مفضّل»[[14]](#footnote-14) در نامه‌ای به امام صادق نوشت که برخی می‌گویند با وجود معرفت به شما، سستی و تغافل نسبت به حرام و حلال الهی دارند. امام با لحن تندی پاسخ داد:

<أَنَّهُ مَنْ کَانَ یَدِینُ اللَّهَ بِهَذِهِ الصِّفَهًِْ الَّتِی کَتَبْتَ تَسْأَلُنِی عَنْهَا فَهُوَ عِنْدِی مُشْرِکٌ بِاللَّهِ بَیِّنُ الشِّرْکِ>[[15]](#footnote-15)؛

<هرکس با این صفتی که نوشته‌ای و از من درباره‌ی آن سؤال می‌کنی، دین خدا را برگزیند، او نزد من آشکارا به خدا شرک ورزیده است و کسی نمی‌تواند در آن شک کند.>

چنین کسی بَیِّن‌الشّرک است؛ یعنی بدون شک، شرک آشکار و روشنی دارد. سپس امام در مقام توضیح فرمودند:

<لَمْ یَبْعَثِ اللَّهُ نَبِیّاً قَطُّ یَدْعُو إِلَی مَعْرِفَهًٍْ لَیْسَ مَعَهَا طَاعَهًٌْ فِی أَمْرٍ وَ نَهْیٍ فَإِنَّمَا یَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ الْعَمَلَ بِالْفَرَائِضِ الَّتِی افْتَرَضَهَا اللَّهُ عَلَی حُدُودِهَا مَعَ مَعْرِفَهًِْ مَنْ جَاءَهُمْ بِهِ مِنْ عِنْدِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَیْهِ> [[16]](#footnote-16)؛

<خداوند هرگز پیامبری را مبعوث نکرده که دارای امر و نهی نباشد. خداوند از بندگان عبادت‌ها و فرائض را با حدودی که دارد، به شرط شناخت کسی که این‌ها را آورده و دعوت به سوی خدا می­کند، می­پذیرد<.

 پایه‌ی‌ اوّل معرفت، شناسایی ولی است.

## آنچه پیامبر در آخرین سخنرانی خود بر آن تأکید داشتند

رسول اکرم چند روز پیش از رحلتشان با وجود کسالت و اینکه خودشان قادر به راه رفتن نبودند، از یک طرف به مولا علی و از طرفی به فضل ابن عباس تکیه داده و به مسجد تشریف فرما شدند. پس از قیام و تجلیل و احترام مردم، ایشان که نتوانستند به بالای منبر بروند، روی پلّه‌ی اوّل منبر نشسته و آخرین جملات خود و وداع با مردم را ایراد نموده و ضمن آن فرمودند:

<أيُّهَا النّاس إنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللّه و بَيْنَ أحَد نَسَب و لا امر يؤتيه به خيرا أو يصرف عنه شرّا الّا العمل، الا لا يدّعينّ مدّع و لا يتمنّينّ متمنّ. و الّذى بَعَثَنى بالحقّ لا ينجى الّا عمل مع رحمة، وَ لَو عصيتُ لهويتُ. اللّهمّ هل بلّغت؟< [[17]](#footnote-17)؛

<ای مردم! خداوند با هیچ کس خویشاوندی ندارد و هیچ رابطه‌ای برای جلب منفعت و [دفع ضرر](http://wikifeqh.ir/%D8%AF%D9%81%D8%B9_%D8%B6%D8%B1%D8%B1%22%20%5Co%20%22%D8%AF%D9%81%D8%B9%20%D8%B6%D8%B1%D8%B1%20%28%D9%BE%DB%8C%D9%88%D9%86%D8%AF%DB%8C%20%D9%88%D8%AC%D9%88%D8%AF%20%D9%86%D8%AF%D8%A7%D8%B1%D8%AF%29) وجود ندارد مگر عمل. آگاه باشید که ادّعای گزاف نکنید و آرزوی بی‌جهت نداشته باشید. قسم به آن کسی که مرا به حقّ و [حقیقت](http://wikifeqh.ir/%D8%AD%D9%82%DB%8C%D9%82%D8%AA) فرستاد، آنچه که موجب [نجات](http://wikifeqh.ir/%D9%86%D8%AC%D8%A7%D8%AA) انسان می‌شود، عمل توأم با رحمت الهی است، و من که پیامبر هستم، اگر [عصیان](http://wikifeqh.ir/%D8%B9%D8%B5%DB%8C%D8%A7%D9%86) می‌کردم، سقوط کرده بودم. خدایا آیا [تبلیغ](http://wikifeqh.ir/%D8%AA%D8%A8%D9%84%DB%8C%D8%BA) کردم؟>

کسی آرزوی بی‌اساس در سر نپروراند؛ تنها عمل توأم با رحمت پروردگار نجات‌بخش خواهد بود. رحمت خدا، همان وجود رسول اکرم و ائمّه‌ی هدی است؛ اینان «رحمةً للعالمین»[[18]](#footnote-18) هستند. ابتدا باید آنان باشند تا بعد در سایه‌سار آنان و طبق دستورشان، عمل صورت گیرد. عمل در صورتی نجات‌بخش است که با تمسّک به ولایت آن‌ها همراه باشد. نکته‌ی عجیب اینجاست که فرمودند من هم اگر مرتکب معصیت شوم، سقوط می‌کنم. یعنی شما چون به من و اهل‌بیتم محبّت و دلگرمی دارید، معصیت می‌کنید، و انتظار سقوط کردن ندارید؟ در حالی که اگر خودِ من نیز مرتکب معصیت شوم، سقوط می‌کنم. در دین و حساب‌رسی، تعارفی وجود ندارد که پیامبر بگوید اگر من و عترتم و علی را دوست دارید، همین شما را بس است و هیچ معصیتی به شما آسیب نمی‌زند. خیر؛ ایشان بر این تأکید می‌کنند که اگر خودم نیز مرتکب عصیان شوم، سقوط می‌کنم؛ این مطلب سه بار در قرآن و ذیل سوره‌های انعام، زمر و یونس تکرار شده است. این تکرار، نشان می‌دهد که خداوند بر درک ما از این مسئله و روشن شدن آن تأکید داشته تا با آرزوهای خام زندگی نکنیم؛

<قُلْ إِنِّی أخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّی عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ>[[19]](#footnote-19)؛

<بگو: «من اگر نافرمانی پروردگارم کنم، از عذاب روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم»!>

ایشان معصوم هستند، امّا برای نشان دادن اهمیت مطلب و روشن کردن مردم، چنین چیزی گفته‌اند، تا آنان بی‌جهت به محبّت ظاهری پشتشان محکم، و دلشان گرم نباشد، و با همین دلگرمی، خود را آلوده کنند. پس اگر <حُبُّ عَلِیٍّ حَسَنَةٌ لَا یَضُرُّ مَعَهَا سَیِّئَةٌ> را به آن شکل معنا کنیم، مفهومی کاملاً مخالف با آیات قرآن، گفتار پیغمبر ، امیرالمؤمنین و دیگر ائمّه خواهد داشت. چگونگی تفسیر و معنا کردن بسیار مهم است.

## محفوظ در حصن حصین ولایت

برخی گفته‌اند ممکن است یک معنای روایت این باشد: کسی که حبّ صادقانه نسبت به علی دارد و به‌راستی دوستدار اوست و او را عاشق دین خدا می‌داند، خودش هم عاشق دین خدا خواهد شد، چون هرگز عاشقی به معشوق خود لطمه نخواهد زد. آن‌که صادقانه محبّ علی است می‌داند که او در راه خدا فدا شده، و مگر ممکن است به معشوق خود، که دین خداست لطمه‌ای بزند؟ به اصطلاح اهل ادب، سالبه به انتفاء موضوع[[20]](#footnote-20) است. اصلاً در قلب محبّ علی گناهی وارد نمی‌شود تا بخواهد صدمه‌ای به او برساند. اگر بذر حبّ علی در جان کسی بنشیند، ریشه می‌دواند، و شاخ و برگ و میوه‌ می‌دهد؛ آن هم میوه‌ی مخصوص ایمان؛ و این‌چنین جان محبّ علی گلستان می‌شود. از تمام ابعاد وجودی‌اش چون چشم، گوش، زبان، دست و پا و تمام زندگی‌اش گل تقوا و فضیلت می‌روید. چون حبّ علی حصار و دژی محکم است که فرمود:

<وَلَایَةُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ حِصْنِی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِی أَمِنَ مِنْ عَذَابِی>[[21]](#footnote-21)؛

<ولایت علی بن ابیطالب دژ محکم من است، پس هر کس داخل قلعه‌ی من گردد، از آتش دوزخم محفوظ خواهد بود.>

«حِصن» یعنی قلعه. گناه تخم شیطان است؛ او در وجود انسان وارد شده و تخم‌ریزی می‌کند. حبّ علی ، گرد وجود انسان، حصاری می‌کشد که شیطان نمی‌تواند راهی به آن بیابد؛ چه برسد به اینکه داخل شود و تخم‌ریزی کند تا از انسان، گناهی سر بزند. کسانی چون میثم حبّ علی در دل داشتند که بالای چوبه دار و با وجود بریدن دست و پاهایشان، حاضر نشدند یک کلمه بر علیه رضای خدا و علیّ مرتضی به زبان بیاورند. ابن سِکّیت[[22]](#footnote-22) با وجود اینکه زبانش را از پشت گردنش بیرون کشیدند، حاضر نشد یک کلمه بر علیه رضای خدا به زبان بیاورد. آه و ناله و افغان فراوان است؛ <مَا أَكْثَرَ اَلضَّجِيجَ وَ أَقَلَّ اَلْحَجِيجَ>[[23]](#footnote-23)؛ امّا:

نه گرفتار بود هرکه فغانی دارد ناله‌ی مرغ گرفتار، نشانی دارد [[24]](#footnote-24)

## مراحل تطهیر محبّان علی

<حُبُّ عَلِیٍّ حَسَنَةٌ لَا یَضُرُّ مَعَهَا سَیِّئَةٌ>؛ معنای دیگری که می‌توان برای آن ذکر کرد، این است: محبّ علی هم گناه می‌کند، امّا حبّ علی چنان جوهری در وجود انسان به ‌وجود می‌آورد که هیچ گناهی نمی‌تواند او را در جهنّم مخلّد کند، نه اینکه هیچ عذابی نمی‌بیند. کفّارند که مخلّد در جهنّم، و یاران آتش هستند؛

<أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ> [[25]](#footnote-25)؛

<آنان اهل آتشند كه خود در آن جاودانند.>

<وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ>[[26]](#footnote-26)؛

<و از آتش بيرون‏ آمدنى نيستند.>

امّا هرگز امکان ندارد محبّ علی در جهنّم بماند؛ نه اینکه به جهنّم نرود. نمی‌توان گفت محبّ علی هرکاری کند به جهنّم نمی‌رود؛ چنین نیست. اگر محبّ علی در دنیا به گناهانی آلوده شد و حقیقتاً پشیمان نشد و توبه نکرد، در صورتی‌که گناهانش بزرگ نباشد ممکن است قبل از مرگ با مصیبت‌هایی همانند بیماری و گرفتاری‌های مختلف، قدری پاک شود. اگر در دنیا پاک نشد، هنگام جان دادن به سکرات مرگ گرفتار شده و آن‌قدر فشار به او وارد می‌آورند تا همان‌جا پاک شود. اگر هنگام جان دادن پاک نشد، در برزخ عذابش می‌کنند تا پاک شود. اگر گناهان او آن‌قدر عمیق باشد که با این عذاب‌ها پاک نشود، با عذاب در محشر و موقف حساب، پاک می‌شود. اگر گناهی عمیق چون حقّ‌النّاس بر ذمّه‌اش آمده، او را به طبقات رویین جهنّم منتقل، و عذابش می‌کنند. امّا چقدر عذاب او به‌طول می‌انجامد؟ مولای ما فرمود:

<فاعلموا وأطيعوا لا تتلکوا ولا تستصغروا عقوبة الله عزَّ وجلَّ فإنَّ من المسرفين من لا تلحقه شفاعتنا إلاَّ بعد عذاب ثلاثمائة ألف سنة>[[27]](#footnote-27)؛

<به دستورات خدا عمل کرده و اطاعت کنيد و به پشتوانه‌ی شفاعت ما گناه نکنيد و کيفر خدای بزرگ را کوچک نشماريد، زيرا به برخی از گناهکاران (از شيعه) شفاعت ما نمی‌رسد مگر بعد از اينکه سيصد هزار سال عذاب شوند.>

جهنّمی یعنی همیشه در جهنّم، و ما معتقدیم که محبّ علی جهنّمی به این معنا نخواهد بود. امّا اگر <لَا یَضُرُّ مَعَهَا سَیِّئَةٌ> را این‌گونه معنا کنیم که هیچ گناهی سبب عذاب او نخواهد شد، کاملاً غلط و مخالف آیات قرآن، روایات، و عقل ماست. خداوند این‌همه انبیاء فرستاده، دینی با این عظمت داده و عزیزانش را در راه دین به خاک و خون کشیده است، امّا به ما گفته نگران نباشید؛ با ریختن چند قطره اشک و قدری سینه‌زنی (العیاذبالله) حرف‌هایم را پس گرفتم؟! آیا وجود دین با تمام دستورات و حرام، حلال‌هایش بیهوده است و ما برای انجام هر کاری آزادیم؟ طبق قرآن و عقل چنین مطلبی نادرست است.

## آماده ساختن شیعیان برای نورافشانی در قصر شاه

این مسلّم است که محبّ علی هرگز جهنّمی خالد نخواهد شد، چون چراغی در باطن جان او روشن شده‌است که هرگز خاموش نمی‌شود. بعضی لامپ‌ها سوخته اند و دیگر کارایی ندارند؛ آن‌که مخالف علی است اصلاً لامپش سوخته و چیزی ندارد. محبّ علی لامپش روشن، امّا آلودگی و جرم گرفته، و همین مانع نورافشانی او شده است. مسلّماً لامپ آلوده و سیاه را به قصر شاهان نمی‌برند. اوّل آن را پاک می‌کنند تا قابلیت حضور در محضر شاه را داشته باشد. ما هم إن‌شاالله محبّ علی هستیم . امّا لامپ جان و روح ما آلوده و سیاه شده است. با این آلودگی حضور در محضر شاهان ممکن نیست. حتّی اگر با این حال ما را ببرند، ما خود، خجل و شرمسار خواهیم گشت. آلوده‌ را به مکان پاکان نمی‌برند؛ به ناچار باید تطهیرش کنند. خوشا به‌حال محبّی که در دنیا تطهیر و توبه‌کار شود و به‌سوی پروردگار بازگردد. خوشا به‌حال کسی که تا نفس می‌کشد، از این فرصت استفاده، و حقّ‌النّاس را جبران می‌کند تا کارش به برزخ، محشر، و یا طبقه‌ی اعلای جهنّم نیفتد. چون عقلاً ، طبق آیات قرآن و روایات معصومین نمی‌توان با دلگرم ساختن خود و دیگران به محبّت صرف، در حقّ دین خدا، و بندگان خدا خیانت کرد.

## فاصله‌ی علی حقیقی با علی خیالی

گاهی در خیالات خود، کسی را به عنوان علی ساخته و پرداخته کرده‌ و به آن عشق می‌ورزیم که البتّه، او فردی غیر از علی هادی إلی‌الله و حجّت‌الله است. متأسّفانه اکثر مردم مولای متّقیان، علی را به‌عنوان یک فرد قانون‌شکن می‌شناسند، که خداوند قوانینی کرده، ولی او می‌گوید خیر؛ شما به حدودی چون واجب و حلال و حرام اعتناء نکنید، همین‌قدر که دوستدار من هستید، کافیست؛ من کارتان را به سامان خواهم رساند!

مردم سود‌جوی دنیاطلبی که نمی‌خواهند زیر بار قانون بروند، از مقرّرات اجتماعی گریزانند. آن‌ها به‌دنبال کسی می‌گردند که قلم و بیان او در دستگاه حکومت نافذ باشد تا به‌وسیله‌ی او، خود را از قوانینی مثل مالیات یا کیفر تخلّفاتشان برهانند. طبیعتاً مردم، به این افراد نافذ علاقمند هستند. و با کمال تأسّف باید گفت بسیاری از مردم تصوّر می‌کنند مولای متّقیان چنین فردی است که محبّین خود را از قوانینی چون حرام و حلال و واجب الهی می‌رهاند. مگر ممکن است او قانون خدا را بشکند، حال آن‌که فریاد عدالتش عالم را فراگرفته است:

<وَ اللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَ قَدْ أَمْلَقَ، حَتَّى اسْتَمَاحَنِی مِنْ بُرِّكُمْ صَاعاً؛ وَ رَأَيْتُ صِبْيَانَهُ شُعْثَ الشُّعُورِ، غُبْرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ، كَأَنَّمَا سُوِّدَتْ وُجُوهُهُمْ بِالْعِظْلِمِ؛ وَ عَاوَدَنِی مُؤَكِّداً وَ كَرَّرَ عَلَیَّ الْقَوْلَ مُرَدِّداً، فَأَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِی، فَظَنَّ أَنِّی أَبِيعُهُ دِينِی وَ أَتَّبِعُ قِيَادَهُ مُفَارِقاً طَرِيقَتِی. فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا، فَضَجَّ ضَجِيجَ ذِی دَنَفٍ مِنْ أَلَمِهَا وَ كَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مِيسَمِهَا؛ فَقُلْتُ لَهُ ثَكِلَتْكَ الثَّوَاكِلُ يَا عَقِيلُ، أَ تَئِنُّ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلَعِبِهِ، وَ تَجُرُّنِی إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِغَضَبِهِ، أَ تَئِنُّ مِنَ الْأَذَى وَ لَا أَئِنُّ مِنْ لَظَى؟>؛

<به خدا سوگند (برادرم) عقيل را ديدم که فقير شده بود و از من درخواست کرد يک صاع (حدود سه کيلو) از گندم بيت‌المال شما را به او ببخشم (و اين را بر سهميّه‌ی او بيفزايم) کودکانش را ديدم که بر اثر فقر موهايشان پريشان و رنگ صورتشان دگرگون شده بود. گويى صورتشان را با نيل به رنگ تيره درآورده بودند. عقيل مکرّر به من مراجعه و سخنش را چند بار تکرار کرد، من خاموش بودم و به سخنانش گوش فرا می‌دادم. گمان کرد من دينم را به او می‌فروشم و به دلخواه او گام بر می‌دارم و از راه و رسم خويش جدا می‌شوم. در اين هنگام قطعه آهنى را براى او در آتش داغ کردم. سپس آن را به بدنش نزديک ساختم تا با آن آهن سوزان عبرت گيرد (و از آتش آخرت که با آن قابل مقايسه نيست بپرهيزد، همين که حرارت آهن داغ به دستش نزديک شد) ناگهان ناله‌اى همچون بيمارى که از شدّت درد به خود می‌پيچد و می‌نالد، سر داد و نزديک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: اى عقيل! عزاداران همچون مادران فرزند مرده، به عزاى تو بنشينند و گريه سر دهند، آيا از قطعه‌ی آهنى که انسانى آن را به صورت بازيچه داغ کرده ناله می‌کنى؛ امّا مرا به سوى آتشى می‌کشانى که خداوند جبّار آن را با شعله خشم و غضبش برافروخته است؟ تو از اين رنج مختصر می‌نالى، من از آن شعله‌هاى سوزان چگونه ننالم؟!>

عقیل تصوّر می‌کرد که روابط بر ضوابط مولا حاکم است. انتظار داشت، حال که او حاکم است و بیت المال و خروارها طلا و گندم و همه چیز در دست اوست، قدری برادر نابینایش را مورد تفقّد قرار دهد. هرچند عقیل با شرایط دشوارش تنها انتظار یک صاع گندم داشت، امّا مولا چنین قاطعانه با او برخورد می‌کند.سپس از اشعث بن قیس می‌گوید که با خیال خامی، قصد رشوه دادن به مولا را داشت و می‌فرماید:

<وَ اللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أَعْصِیَ اللَّهَ فِی نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ، مَا فَعَلْتُهُ> [[28]](#footnote-28)؛

>به خدا سوگند اگر اقليم‌هاى هفتگانه (روى زمين) با آنچه در زير آسمان‌هايش قرار دارد به من داده شود که خدا را با گرفتن پوست جوى از دهان مورچه‌اى نافرمانى کنم، هرگز چنین نخواهم کرد.>

 این است علی ؛ به‌راستی آیا می‌توان گفت چون او را دوست داریم، در دین‌داری آزاد هستیم؟! او می‌گوید من در دین خدا آزاد نیستم که حتّی یک مَن گندم از بیت المال مسلمین به برادر نابینا و فقیرم دهم. حال شما چگونه می‌گویید که ما حبّ علی داریم؛ آن‌که در عمل به دین، این‌گونه راسخ و سرسخت است؛

<وَ اللَّهِ لَأَنْ أَبِيتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّداً وَ أُجَرَّ فِی الْأَغْلَالِ مُصَفَّداً أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِماً لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَ غَاصِباً لِشَیْ‏ءٍ مِنَ الْحُطَامِ>[[29]](#footnote-29)؛

<سوگند به‌خدا اگر شب را بيدار بر روى خار سعدان (گياهى است داراى خار سر تيز) بگذرانم، و (دست و پا و گردن) مرا در غل‌ها بسته بكشند، محبوبتر است نزد من از اينكه خدا و رسول را روز قيامت ملاقات كنم در حالی‌كه بر بعضى از بندگان ستم كرده و چيزى از مال دنيا غصب كرده باشم.>

## بالاترین تعبیر خداوند در شأن امیرمؤمنان

امروز روز بیست و چهار ذی‌الحجّه و بنا بر نقل مشهور، روز مباهله است. روشن‌ترین دلیلی که در ولایت مولی المتّقین علی داریم، آیه‌ی مباهله است، که در آن، خداوند از مولای ما، تعبیر به نفس پیغمبر کرده است؛ تعبیری که بالاتر از آن ممکن نیست.

سال نهم هجرت، پس از فتح مکّه و تسلیم شدن شبه جزیره‌ی عربستان، پیامبر اسلام به موازات مکاتبه با سران دول و مراکز مذهبی جهان، نامه‌ای به اسقف نجران، «ابوحارثه» نوشت و طیّ آن نامه، ساکنان نجران (منطقه‌ای بین حجاز و یمن، و مسیحی نشین) را به آیین اسلام دعوت نمود. مضمون آن نامه چنین است:

>بِسْمِ إِلَهِ إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْحَاقَ وَ یعْقُوبَ مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَی أُسـْقُفِّ نـَجْرَانَ وَ أَهْلِ نَجْرَانَ إِنْ أَسْلَمْتُمْ فَإِنِّی أَحْمَدُ إِلَیکمُ اللَّهَ إِلَهَ إِبـْرَاهِیمَ وَ إِسْحَاقَ وَ یعْقُوبَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی أَدْعُوکمْ إِلَی عِبَادَة اللَّهِ مِنْ عِبَادَة الْعِبَادِ وَ أَدْعُوکمْ إِلَی وَلَایة اللَّهِ مِنْ وَلَایة الْعـِبَادِ فـَإِنْ أَبـَیتُمْ فَالْجِزْیة فَإِنْ أَبَیتُمْ فَقَدْ آذَنْتُکمْ بِحَرْبٍ وَ السَّلَامُ>[[30]](#footnote-30)؛

<به‌نام خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب. (این نامه‌ای است) از محمّد پیامبر خدا به اسقف نجران: خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب را حمد و ستایش می‌کنم، و شما را از پرستش «بندگان» به پرستش «خدا» دعوت می‌کنم. شما را دعوت می‌کنم که از ولایت بندگان خدا خارج شوید و در ولایت خداوند وارد آیید، و اگر دعوت مرا نپذیرفتید (لااقل) باید به حکومت اسلامی مالیات (جزیه) بپردازید (که در برابر این مبلغ جزیی، از جان و مال شما دفاع می‌کند) و در غیر این‌صورت به شما اعلام جنگ می‌شود.>

و برخی از مصادر تاریخی شیعه اضافه می‌کند که آن حضرت، آیه‌ی مربوط به اهل کتاب[[31]](#footnote-31) را، که در آن همگی به پرستش خدای یگانه دعوت شده‌اند، نیز نوشت.

نمایندگان پیامبر وارد نجران شده و نامه‌ی ایشان را به اسقف نجران دادند. وی نامه را با دقّت هر چه تمامتر خواند، و برای تصمیم، شورایی مرکّب از شخصیت‌های بارز مذهبی و غیر مذهبی تشکیل داد. بدین ترتیب، شصت تن از ارزنده‌ترین و داناترین مردم «نجران» انتخاب گردیدند.

## علی ؛ کلید حلّ مشکلات

هیئت نمایندگی، هنگام عصر، در حالی که لباس‌های فاخر ابریشمی بر تن، و انگشترهای طلا بر دست، و صلیب‌ بر گردن داشتند، وارد مسجد شده و به پیامبر سلام کردند. ولی وضع زننده و نامناسب آن‌ها، آن هم در مسجد، پیامبر را سخت ناراحت نمود. آنان احساس کردند که پیامبر از آنان ناراحت شده است، امّا علّت ناراحتی را ندانستند. فوراً با عثمان بن عفّان و عبدالرّحمان بن عوف، که سابقه‌ی آشنایی با آنان داشتند، دیدار کرده، و جریان را به آن‌ها گفتند. آن‌ها اظهار داشتند که کلید حلّ این مشکل به دست علی بن ابی طالب است. وقتی به امیرمؤمنان مراجعه کردند، علی در پاسخ آن‌ها گفت: شما باید لباس‌های خود را تغییر دهید، و با وضع ساده، بدون زر و زیور به حضور حضرت بیایید. در این صورت، مورد احترام و تکریم قرار خواهید گرفت.

نمایندگان نجران، با لباس ساده و بدون انگشتر طلا، به محضر پیامبر شرفیاب شده و سلام کردند. پیامبر با احترام خاص، سلام آنان را پاسخ داد، و برخی از هدایایی را که برای وی آورده بودند، پذیرفت. نمایندگان، پیش از آنکه وارد مذاکره شوند، اظهار کردند که وقت نماز آنان رسیده است. پیامبر اجازه داد که نمازهای خود را در مسجد مدینه، در حالی که رو به مشرق ایستاده بودند، بخوانند. سپس مذاکرات آن‌ها، آغاز شد.

## مذاکره‌ی پیامبر با نمایندگان نجران

پیامبر چنین آغاز کرد: من شما را به آیین توحید و پرستش خدای یگانه و تسلیم در برابر اوامر او دعوت می‌کنم. سپس آیاتی چند از قرآن برای آنان قرائت فرمود.

نمایندگان نجران گفتند: اگر منظور از اسلام، ایمان به خدای یگانه جهان است، ما قبلاً به او ایمان آورده و به احکام وی عمل می‌کنیم.

پیامبر پاسخ داد: اسلام، علائمی دارد و برخی از اعمال شما حاکی از این است که حقیقتاً اسلام نیاورده‌اید. چگونه می‌گویید که خدای یگانه را پرستش می‌کنید، در صورتی که «صلیب» را می‌پرستید، و از خوردن گوشت خوک پرهیز نمی‌کنید و خدا را صاحب فرزند می‌دانید؟

نمایندگان نجران گفتند: ما عیسی را خدا می‌دانیم، زیرا او مردگان را زنده کرد، و بیماران را شفا بخشید، و از گِل، پرنده‌ای ساخت و آن را به پرواز درآورد، و تمام این اعمال، نشان می‌دهد که او خداست!

پیامبر گرامی اسلام فرمود: نه! او بنده‌ی خدا و مخلوق اوست. خدا او را در رحم مریم قرار، و این قدرت و توانایی را به او داده بود.

یک نفر از نمایندگان پاسخ داد: آری او فرزند خداست، زیرا مادر او مریم، بدون اینکه با کسی ازدواج کند، او را به دنیا آورد. پس ناچار باید پدر او، همان خدای جهان باشد.

در این موقع فرشته وحی نازل گردید و به پیامبر گفت که به آنان بگوید: وضع حضرت عیسی از این نظر مانند حضرت آدم است که او را با قدرت بی‌پایان خود، بدون اینکه دارای پدری و مادری باشد از خاک آفرید. و اگر نداشتن پدر، گواه بر این باشد که او فرزند خداست، پس حضرت آدم برای این منصب شایسته‌تر است، زیرا او نه پدر داشت و نه مادر!

نمایندگان نجران گفتند: گفتگوهای شما ما را قانع نمی‌کند. راه چاره این است که در وقت معیّنی با یکدیگر مباهله کنیم، و بر دروغگو نفرین بفرستیم، و از خداوند بخواهیم دروغگو و باطل را هلاک و نابود کند.

همان زمان، آیه‌ی مباهله، به‌وسیله‌ی پیک وحی نازل گردید و پیامبر را مأمور ساخت تا با کسانی که با او مجادله کرده و زیر بار حق نمی‌روند، به مباهله برخیزد؛

>فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ>[[32]](#footnote-32)؛

<هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره‌ی مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آنگاه مباهله کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم<.

## پیامبر با جگرگوشه‌هایش به میدان مباهله می‌آید

وقت مباهله فرا رسید. قبلاً پیامبر و هیئت نمایندگی «نجران»، توافق کرده بودند که مراسم مباهله در نقطه‌ای خارج از شهر مدینه، در دامنه‌ی صحرا انجام گیرد. پیامبر ، فاصله‌ی منزل و نقطه‌ای را که قرار بود مراسم مباهله در آنجا انجام گیرد، با وضع خاصی طی نمود. او در حالی که حضرت حسین را در آغوش و دست حضرت حسن را در دست داشت و فاطمه به دنبال آن حضرت، و علی پشت سر وی حرکت می‌کردند؛ گام به میدان مباهله نهاد و پیش از ورود به میدان «مباهله» به همراهان خود گفت: من هر موقع دعا کردم، شما دعای مرا با گفتن «آمین» بدرقه کنید.

سران هیئت نمایندگی نجران، پیش از آنکه با پیامبر روبرو شوند به یکدیگر می‌گفتند: اگر دیدید که «محمّد» افسران و سربازان خود را به میدان مباهله آورد، و شکوه مادّی و قدرت ظاهری خود را نشان ما داد، بدانید وی صادق نیست و اعتمادی به نبوّت خود ندارد. ولی اگر بدون هر نوع جلال و جبروت مادّی و همراه فرزندان و جگرگوشه‌های خود به «مباهله» بیاید، معلوم می‌شود که پیامبری راستگو است و به قدری به خود، ایمان و اعتقاد دارد که نه تنها حاضر است خود، بلکه با جرأت هر چه تمامتر، حاضر است عزیزترین و گرامی‌ترین افراد نزد خود را نیز در معرض فنا و نابودی قرار دهد.

سران هیئت نمایندگی در این گفتگو بودند که ناگهان چهره‌ی نورانی پیامبر با چهار تن دیگر که سه تن از آن‌ها شاخه‌های شجره‌ی وجود او بودند، نمایان گردید. نجرانی‌ها از اهالی مدینه پرسیدند: اینها که هستند و با او چه نسبتی دارند؟ گفتند: آن مرد جوان، پسرعمو و داماد او، آن زن جوان، یگانه دخترش، و آن دو پسر بچّه‌، نوه‌های او هستند و کسی برای او عزیزتر از این‌ها نیست. همگی بهت‌زده و متحیّر به یکدیگر نگاه کردند، و از اینکه او جگرگوشه‌های معصوم و بی‌گناه، و یگانه دختر و یادگار خود را به صحنه‌ی مباهله آورده است، انگشت تعجّب به دندان گرفتند. آنان دریافتند که پیامبر ، به دعوت و دعای خود، اعتقاد راسخ دارد، و گرنه یک فرد مردّد، عزیزان خود را در معرض بلای آسمانی و عذاب الهی قرار نمی‌دهد.

اسقف نجران گفت: من چهره‌هایی را می‌بینم که هر گاه دست به دعا بلند کنند و از درگاه الهی بخواهند که بزرگترین کوه‌ها را از جای بکند، فوراً کنده می‌شود. بنابر این، هرگز صحیح نیست ما با این چهره‌های نورانی و با این افراد بافضیلت، مباهله نماییم؛ زیرا بعید نیست که همه‌ی ما نابود شویم، و ممکن است دامنه‌ی عذاب گسترش پیدا کند و همه مسیحیان جهان را فرا گیرد و در روی زمین یک مسیحی باقی نماند.

 هیئت نمایندگی با دیدن وضع یادشده، به اتفاق آراء تصویب کردند که هرگز وارد مباهله نشوند، و حاضر شدند که هر سال مبلغی به عنوان «جزیه» (مالیات سالانه) بپردازند و در برابر آن، حکومت اسلامی از جان و مال آنان دفاع کند. پیامبر رضایت خود را اعلام کرد، و قرار شد نجرانی‌ها، هر سال در برابر پرداخت مبلغی جزئی، از مزایای حکومت اسلامی برخوردار گردند. سپس پیامبر فرمود: عذاب، سایه‌ی شوم خود را بر سر نمایندگان مردم نجران گسترده بود و اگر از در مباهله وارد می شدند، صورت انسانی خود را از دست داده، در آتشی که در بیابان برافروخته می‌شد، می‌سوختند و دامنه‌ی عذاب به سرزمین «نجران» کشیده می‌شد[[33]](#footnote-33).

سیّدالشّهدا با آن همه عظمت که به گفته‌ی اسقف نجران اگر دست به دعا بر می‌داشت، کوه‌ها از جای کنده می‌شدند، روز عاشورا نخواست دست به دعا بردارد و نفرین کند. او حاضر شد در راه دفاع از حریم خدا همه‌گونه مصیبت‌ بر او وارد شود؛ حتّی نوزاد شیرخواره‌اش را در مقابل دشمن، روی دست گرفته بود و می‌گفت خدایا! این آخرین قربانی من برای توست؛ آن را بپذیر.

<هَوَّنَ عَلَىَّ ما نَزَلَ بی أَنَّهُ بِعَيْنِ اللّهِ<[[34]](#footnote-34)؛

<اين مصيبت بر من آسان است، چرا كه در محضر خداست.>

<لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ<

1. . نهج‌‍‌البلاغه/ حکمت 147 [↑](#footnote-ref-1)
2. . نهج‌‍‌البلاغه/ حکمت 147 [↑](#footnote-ref-2)
3. . تحف العقول/ ج 1/ ص 301 [↑](#footnote-ref-3)
4. . سوره‌ی مبارکه‌ی همزّه/ آیات 6 و 7 [↑](#footnote-ref-4)
5. . امالى صدوق/ ص 427 [↑](#footnote-ref-5)
6. . کنزالعّمال/ ص 7072 [↑](#footnote-ref-6)
7. . نهج البلاغه/ خ 160 [↑](#footnote-ref-7)
8. .سوره‌ی مبارکه‌ی حدید/ آیه‌ی 20 [↑](#footnote-ref-8)
9. . سوره‌ی مبارکه‌ی نساء/ آیه‌ی 1 [↑](#footnote-ref-9)
10. .  [الاربعون حدیثا منتجب‌الدین بن‌بابویه،، ص۴۴.](http://lib.eshia.ir/15015/1/44/%D8%AD%D8%A8)  [↑](#footnote-ref-10)
11. .  الروضة فی فضائل أمیر المؤمنین علی بن أبی‌طالب(علیهما السلام)، محقق، مصحح، شکرچی، علی، ص 28، قم، مکتبة الأمین، چاپ اول، 1423ق؛ علامه حلی، حسن بن یوسف، نهج الحقّ و کشف الصدق، ص 259، بیروت، دار الکتاب اللبنانی، چاپ اول، 1982م؛ أبو شجاع دیلمی همدانی، شیرویه بن شهردار، الفردوس بمأثور الخطاب، ج 2، ص 142، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، 1406ق. [↑](#footnote-ref-11)
12. . اصول کافی/ ج 2/ ص 464 [↑](#footnote-ref-12)
13. . سوره‌ی مبارکه‌ی بقره/ آیه‌ی 156 [↑](#footnote-ref-13)
14. .مُفَضَّل بن عُمر جُعفی کوفی از اصحاب و شاگردان [امام جعفر صادق](http://fa.wikishia.net/view/%D8%A7%D9%85%D8%A7%D9%85_%D8%AC%D8%B9%D9%81%D8%B1_%D8%B5%D8%A7%D8%AF%D9%82%28%D8%B9%29) و [امام موسی کاظم](http://fa.wikishia.net/view/%D8%A7%D9%85%D8%A7%D9%85_%D9%85%D9%88%D8%B3%DB%8C_%DA%A9%D8%A7%D8%B8%D9%85%28%D8%B9%29) است. [↑](#footnote-ref-14)
15. . تفسیر اهل بیت / ج۴/ ص۵۷۰ و دعایم الإسلام/ ج۱/ ص۵۱ [↑](#footnote-ref-15)
16. .تفسیر اهل بیت / ج۵/ ص۱۰۸ و بحار الأنوار/ ج۲۴/ ص۲۹۲ [↑](#footnote-ref-16)
17. . شرح ابن ابى الحديد/ ج 2/ ص 863 [↑](#footnote-ref-17)
18. . اشاره به آیه‌ی 107 سوره‌ی انبیاء: <وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ> ؛ <و تو را جز رحمتى براى جهانيان نفرستاديم.> [↑](#footnote-ref-18)
19. . سوره‌ی مبارکه‌ی انعام/ آیه‌ی 15 و سوره‌ی مبارکه‌ی زمر/ آیه‌ی 13 [↑](#footnote-ref-19)
20. . اگر در یک قضیه، اصلاً موضوعی وجود نداشته باشد، می‌توان هر چیزی را از آن سلب کرد. به عنوان نمونه، این سخن که «شریک خدای متعال قادر و توانا نیست» سالبه به انتفاء موضوع است؛ زیرا خداوند شریکی ندارد تا گفته شود که او قادر است یا نیست.
مثال دیگر: اگر در جلسه‌ای گفت‌وگو شود که آیا به روستاهای «کلات آباد» و «برره» برق رسانی شده، یا خیر؟ و بعداً مشخص شود که اصلاً روستاهایی به این نام نداریم، گفته خواهد شد که «سالبه به انتفاء موضوع» است و طبیعتاً نباید در مورد چیزی که وجود ندارد گفت‌وگو کرد. [↑](#footnote-ref-20)
21. .عیون أخبار الرضا / ج‏۲/ ص ۱۳۶ [↑](#footnote-ref-21)
22. . یَعْقوب بن اِسْحاق دورَقی اَهْوازی معروف به اِبْن سِکّیت؛ از بزرگان اهل لغت و ادب و از [شیعیان](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B4%DB%8C%D8%B9%DB%8C%D8%A7%D9%86) ویاران [امام جواد](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D9%85%D8%A7%D9%85_%D8%AC%D9%88%D8%A7%D8%AF) و [امام هادی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D9%85%D8%A7%D9%85_%D9%87%D8%A7%D8%AF%DB%8C) بود. دلیل نام‌گذاری‌اش به ابن‌سِکّیت، سکوت‌های طولانی پدرش بوده است. او از عالمان مهم علم نحو و ادبیات عرب است و مهمترین اثرش اصلاح اصلاح المنطق نام دارد. [↑](#footnote-ref-22)
23. . بحار الأنوار/ ج۴۶/ ص۲۶۱؛ <داد و فرياد زياد است ولى حاجى چقدر كم است.> [↑](#footnote-ref-23)
24. . مجمر اصفهانی [↑](#footnote-ref-24)
25. . سوره‌ مبارکه‌ی بقره/ آیه‌ی 257 و سوره‌ مبارکه‌ی یونس/ آیه‌ی 27 و ... [↑](#footnote-ref-25)
26. . سوره‌ مبارکه‌ی بقره/ آیه‌ی 167 [↑](#footnote-ref-26)
27. . معانی الأخبار/ ص 288/ ح 2 و بحارالأنوار ج 6/ ص 154/ ح 9 [↑](#footnote-ref-27)
28. . نهج‌البلاغه/ خ 224/ بخش دوّم [↑](#footnote-ref-28)
29. . نهج‌البلاغه/ خ 224/ بخش اوّل [↑](#footnote-ref-29)
30. .البـداية والنـهاية ابن كثير/ ج5/ ص52 [↑](#footnote-ref-30)
31. . آیه‌ی 64 سوره‌ی مبارکه‌ی آل‌عمران [↑](#footnote-ref-31)
32. . سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران/ آیه‌ی 61 [↑](#footnote-ref-32)
33. .  فروغ ابدیت/ ج۲/ ص۴۳۱ [↑](#footnote-ref-33)
34. .  بحارالانوار/ ج 45/ صص 46 - 47 [↑](#footnote-ref-34)